

نشریه نثر پژوهی ادب فارسی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۲۱، دوره جدید، شماره ۴۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

بررسی شگردهای طنز و مطایبه در افسانه‌های عامیانه ایرانی (علمی - پژوهشی) *

فاطمه نوفلی^۱، دکتر زرین تاج واردی^۲

چکیده

طنز و مطایبه یکی از گونه‌های ادب غنایی است که همواره از سوی نویسندگان و شاعران ادب رسمی مورد توجه بوده است. همان طور که طنز در ارزش گذاری هنر رسمی، در پوشش خنده و مضحکه، هدف‌های جدی را دنبال می‌کند و افق‌ها و قلمروهای آن در مسائل اجتماعی بسیار گسترده است، در فرهنگ عامه و به خصوص افسانه‌های عامیانه نیز قابل تأمل است. طنز در افسانه‌ها مانند سایر متون نوعی نقد به مقولات زندگی و به گونه‌ای سخن جدی در قالب شوخی است که می‌تواند به تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی منتقدانه نگاه کند. این پژوهش با رویکرد تحلیل محتوا از نوع کیفی و استقرای تام به تحلیل شیوه‌های پرداخت طنز و مطایبه در مجموعه «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» از علی اشرف درویشیان و رضا خندان پرداخته است. از اهداف این پژوهش نشان دادن شگردهای طنز و مطایبه در افسانه‌های عامیانه ایرانی و بررسی بسامد آن‌ها در کنار کارکردهای مختلف طنز در افسانه‌ها بوده است. براساس نتایج تحقیق، از جمله شگردهای طنزپردازی در افسانه‌های عامیانه؛ بلاهت، رندی، ناهماهنگی و ناسازگاری اجزا، آدم نمایی، نام طنزآمیز، عنوان طنزآمیز و دیگر شگردها است. از کارکردهای مختلف طنز در افسانه‌های عامیانه می‌توان به کارکرد سرگرمی، خاصیت انتقادی و روح اصلاح‌گری و ترویج ارزش‌های اخلاقی و تربیتی اشاره کرد. بسیاری از شگردهای ذکر شده در افسانه‌های عامیانه با بیان

* تاریخ ارسال مقاله : ۱۳۹۷/۰۲/۰۷

تاریخ پذیرش نهایی مقاله : ۱۳۹۷/۰۷/۲۶

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی (غنایی) دانشگاه شیراز. (نویسنده مسئول)

Email: negarnoofeli@yahoo.com.

۲- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز.

تابوها و مسایل جنسی مطرح می‌شود؛ زیرا فرهنگ عامه بر خلاف فرهنگ رسمی با سانسور کمتری همراه است و آزادسازی تنش‌های درونی نیز از دیگر کارکردهای طنز عامه محسوب می‌شود.

واژه‌های کلیدی: طنز، مطایبه، افسانه‌های عامیانه، شگردها.

۱- مقدمه

قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه یکی از کهن‌ترین نمونه‌های اصیل تفکر و تخیل مردم سرزمین ایران و نشان‌دهنده کیفیت زندگی، مسائل ذهنی، شادی و اندوه این قوم به شمار می‌آید. قصه عامیانه، بی‌شبهت به رویا نیست: بازتابی از خیال، درد، آرمان، آرزو و باورهای قصه‌گوست؛ باورهایی که در حافظه قومی برجای مانده است تا بتوان با مرور آن، به مجموعه جهان‌بینی‌ها و انگاره‌های اقوام و دگرگونی آن در طی زمان دست یافت. «افسانه‌ها به سبب ارتباط با ذهنیت انسان از یک طرف و وابستگی به وقایع زندگی اجتماعی از طرف دیگر، منبع مهمی برای مطالعه ساختارها و نظام‌های فرهنگی به شمار می‌آیند. اندیشه‌های دینی، اجتماعی، باورها، آداب و رسوم، هنجارها، ارزش‌ها، قهرمانان و سایر عناصر فرهنگی متناسب با زمان و اجتماع خاص در افسانه‌ها تجلی می‌یابند» (تمیم داری، ۱۳۹۰: ۵۵). از این رو افسانه‌ها و قصص عامیانه را می‌توان از ابعاد و لایه‌های گوناگونی بررسی کرد؛ چنانکه اندیشمندان و پژوهشگران این عرصه، قصه‌ها را از ابعاد مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، روانشناسی، سیاست و ... تحلیل کرده‌اند. یکی از لایه‌های درخور پژوهش قصه‌های فولکلور، بررسی طنز، شگردها و کارکردهای آن است.

طنز در لغت به معنی افسوس کردن، مسخره کردن، طعنه زدن، سرزنش کردن و ... آمده است و در میان انواع ادبی به دلیل نقد عیوب و نواقص، به هجو نزدیکتر است؛ ولی از جهت زبانی، صراحت هجو را ندارد و با ظرافت بیشتری عمل می‌کند (صدر، ۱۳۸۱: ۶). اما «در اصطلاح ادبی، طنز به نوع خاصی از آثار منظوم یا منثور ادبی گفته می‌شود که اشتباهات یا جنبه‌های نامطلوب رفتار بشری، فسادهای اجتماعی و سیاسی یا حتی تفکرات فلسفی را به شیوه‌ای خنده‌دار به چالش می‌کشد. طنز گرچه طبیعتش برخنده استوار است

اما خنده را تنها وسیله‌ای می‌انگارد برای نیل به هدفی برتر و آگاه کردن انسان به عمق رذالت‌ها» (اصلائی، ۱۳۸۵: ۱۴۰-۱۴۱).

این شیوه خاص بیان مفاهیم تند اجتماعی، انتقادی و سیاسی که به منظور بر افکندن ریشه‌های فساد در جامعه به کار می‌رود، در بین عامه مردم نیز کاربردی وسیع و تأثیری چشمگیر داشته است. «طنز در فرهنگ عامه، سلاح مبارزه اجتماعی است، در قلمرو اخلاق و تربیت هشدار دهنده است، در احساس‌ها و نیازهای روحی گوناگون شکل و شمایل ویژه و دمساز خود را پیدا می‌کند» (پناهی سمنانی، ۱۳۸۴: ۲۱) و مهم‌ترین شگرد و شیوه بیان در گونه‌های ادب عامه و به خصوص افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه اعم از مکتوب و شفاهی است.

ذوالفقاری در مقدمه کتاب «داستان‌های امثال» به طنز در داستان‌های امثال و بیست شگرد آن که عبارتند از کودن نمایی، تناقض درونی، بزرگنمایی، رفتارهای دوگانه، سفسطه، انتقام و ... به صورت خلاصه اشاره می‌کند؛ در نظر ایشان طنز جان مایه تمامی داستان‌های عامیانه است؛ ممکن است در داستان‌هایی خنده‌آوری و طنز شدت و ضعف داشته باشد؛ اما هیچ‌گاه به صفر نمی‌رسد. یکی از دلایل ماندگاری و توجه مردم به ادب عامه به خصوص قصه‌های عامیانه، طنز تند، صریح و گویا در آن است. این طنزها را اغلب مردمانی ساخته‌اند که در خفقان و یا جوامع بسته، قدرت بیان حقایق را نداشته‌اند (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۲۱-۲۳). مهم‌ترین عنصر خنده زایی به تعبیر شفیعی کدکنی «تصویر هنری اجتماع نقیضین» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۳۹) است؛ یعنی تعارض و تضاد میان دو عنصر که تقریباً عنصر اصلی طنز در تمامی مثل‌های طنزآمیز است.

۱-۱- بیان مسئله

شوخی طبیعی ویژگی اصلی زبان و ادبیات عامیانه است و در گونه‌های ادب عامه به ویژه افسانه‌های عامیانه جلوه‌های گوناگونی از طنز نهفته است؛ بنابراین این پژوهش با استفاده از شیوه تحلیلی-توصیفی و منابع کتابخانه‌ای به بررسی عنصر طنز در افسانه‌های عامیانه ایرانی می‌پردازد. بدین منظور مجموعه «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» از علی اشرف درویشیان و رضا خندان برگزیده شد. این اثر دایره المعارف بیست جلدیست و در نوع خود بسیار جامع و کامل است. بخشی از افسانه‌ها شامل قصه‌هایی است که مردم از سراسر نقاط ایران برای

نویسندگان فرستاده‌اند و بخشی از افسانه‌ها نیز از آثار انجوی شیرازی، کوهی کرمانی، صادق هدایت، فضل‌الله صبحی مهتدی و دیگران آورده شده‌است. در این پژوهش تعداد ۱۸۷۹ افسانه بررسی و مطالعه شد و تعداد ۶۵۲ افسانه طنز شناسایی گردید. در فرهنگ افسانه‌ها با انبوه افسانه‌های تکراری روبرو هستیم که تنها عنوان آن در جلد‌های دیگر تغییر کرده است و از نظر محتوا همان افسانه‌های قبلی هستند؛ بنابراین در این پژوهش نویسندگان با گزینش حدود ۲۰۰ افسانه غیر تکراری با بن‌مایه‌های طنز از مناطق مختلف ایران، تکنیک‌ها و شگردهای طنز را مورد بررسی قرار داده‌اند. از پرسش‌های اصلی و مهم پژوهش حاضر این است که چه شگردهایی سبب ایجاد طنز در افسانه‌های عامیانه می‌شود و چه موضوعاتی در طنز عامه برجستگی بیشتری دارد و کارکردهای طنز در افسانه‌های عامیانه چیست؟

۱-۲- پیشینه پژوهش

در حال حاضر مجموعه گسترده‌ای از متون درباره طنز و سخن غیرجدی به زبان فارسی وجود دارد و تحقیقات و پژوهش‌های متعددی در این زمینه نگاشته شده است؛ اما تمام پژوهش‌ها تنها روند تاریخی طنز در ادبیات رسمی به خصوص آثار نظم را پیگیری کرده‌اند و پژوهش‌های معدودی به بررسی تحلیلی طنز در ادب عامه پرداخته است. در این زمینه می‌توان تنها به دو فصلنامه فرهنگ عامه اشاره کرد که با عنوان «ویژه نامه طنز» در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۹۲ منتشر شده‌اند. در بین مقالات گوناگون این دو شماره باید از مقاله ذوالفقاری با نام «طنزهای رفتاری و گفتاری در قصه‌های عامه» در سال (۱۳۹۲) نام برد. در نظر ذوالفقاری طنز آمیز شدن قصه‌های عامه یا عامل کلامی و زبانی دارد یا رفتاری. این مقاله به صورت گذرا زوایای اندکی از موضوع را آشکار می‌کند و راه گشایی برای مطالعات بعد از خود در این زمینه است. فاضلی نیز کتابی با نام «بررسی متون طنز آمیز عامیانه ایرانی» در سال (۱۳۹۳) منتشر کرد. این کتاب به تجزیه و تحلیل جنبه‌های هزل آمیز فرهنگ عامیانه پرداخته است و بر شیوه‌های به کارگیری این جنبه‌ها و مضامین در برنامه‌سازی رسانه‌ای تأکید دارد. در بررسی‌های انجام شده، روشن شد که ما همچنان در زمینه بررسی طنز در قصه‌ها و افسانه‌های عامه فاقد یک پژوهش تحلیلی هستیم و در این زمینه به طور خاص، کار علمی دقیقی صورت نگرفته است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

طنز در گونه‌های پرتنوع فرهنگ عامه، جلوه‌های رنگارنگی دارد و پژوهش‌های بسیاری را می‌طلبد؛ چرا که این شکل تأثیرگذار هنری با ذات ادبیات عامه، چنان در هم آمیخته است که جدا کردن این دو مقوله از هم و نپرداختن به آن در لایه‌های تو در تو فرهنگ عامه، ناقص می‌نماید. یکی از علل ماندگاری قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه، عنصر طنز بوده که به شکل پیدا و پنهان قصه‌ها را زیباتر کرده، در حالی که تاکنون این جنبه در قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه ایرانی بررسی نشده است؛ از این رو هدف این پژوهش نشان دادن شگردها و تکنیک‌های طنز آفرین در افسانه‌های عامیانه ایرانی است، همچنین این تحقیق می‌تواند راهگشایی برای بررسی ساختارهای طنز و شگردهای آن در دیگر گونه‌های ادب عامه باشد.

۲- بحث

خلق اثر طنز آمیز نیازمند شگردهایی است تا فضای طنز را در بافت خود نشان دهد. شگردهای طنزپردازی عبارت از شیوه‌ها یا تکنیک‌هایی است که در طنز به کار برده می‌شود (جوادی، ۱۳۸۴: ۱۷). این شگردها می‌توانند در محور عمودی یا افقی یا هر دو ظاهر شوند و زبانی و صوری یا درون‌گرا و معناگرا باشند. «طنز کیفیتی است که در مجموعه عناصر صورت، درون مایه، قصد گوینده و کارکرد کلام وجود دارد» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۷۷). هرچقدر تکنیک‌های طنز متنوع‌تر باشند، بر جذابیت اثر افزوده می‌شود. تنوع ابزارهای ایجاد طنز بسیار زیاد است و تعاریف و تقسیم‌بندی‌های زیادی در مورد انواع شگردها و ابزارهای طنز در زمینه‌های مختلف روانشناسی، فلسفه، زبان و ... صورت گرفته است. در این مقاله نویسندگان سعی نموده‌اند تا با توجه به ویژگی‌های متن مورد پژوهش، تلفیقی از دیدگاه‌ها و تقسیم‌بندی‌ها را به کار گیرند. در ادامه مهم‌ترین شیوه‌های طنزپردازی، در افسانه‌های عامیانه ایرانی، طرح و بررسی می‌شود. ضمن بیان این نکته که علاوه بر این موارد، شگردهای دیگری نیز در مجموعه «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» یافت می‌شود که چندان پرکاربرد نیستند، از اینرو با توجه به محدودیت مقاله، کوشش شده تا مهم‌ترین شیوه‌های طنزپردازی از نظر محتوایی و زبانی بررسی و تحلیل شود و

اینکه امکان دارد مرز این تقسیم بندی‌ها درهم شکسته شود و مباحث تداخل پیدا کند، بنابراین سعی شده است تا وجه غالب طنز در نظر گرفته شود و تقسیم بندی بر این مبنا باشد.

۲-۱- بلاهت

گاهی طنز حاصل موقعیتی است که براساس بلاهت و گندذهنی فرضی شخص یا اشخاص ساخته می‌شود. شخصی که مرتب کارهای به اصطلاح احمقانه می‌کند و با منطق وارونه خود همه چیز را عوضی می‌گیرد و همه کارهایش متفاوت با اصول رایج جامعه است. بلاهت و نادانی این شخصیت‌ها باعث می‌شود تا مخاطب نسبت به آنان احساس برتری کند و به اعمال ساده لوحانه آنان بخندد. «مخاطب از خندیدن به بلاهت دیگران، سرشار از شور و شعف می‌شود و اتفاقاً به دلیل اینکه آن‌ها را در اشتباهات خود، گناهکار نمی‌داند و همه مشکل را در ساده‌لوحی شان می‌بیند، نسبت به شخصیت‌هایی از این دست، احساس همدردی می‌کند» (هلیترز، ۱۳۸۰: ۱۸۳).

در حکایت و قصه‌های عامیانه، آدم‌ها نمونه‌های کلی از خصایص و صفات بشری‌اند. آدم احمق هم از این قاعده جدا نیست. او موجود ساده‌لوحی است که اگرچه می‌تواند در موقعیت‌های مختلف ظاهر شود؛ اما خصایص نوعی او چندان گسترده نیست و می‌توان آن را طبقه بندی کرد. آدم احمق تیپ هست نه شخصیت. ای.ام. فورستر می‌گوید که «اشخاص ساده داستانی را در قرن هفده پرسیاژهای (فکاهی) می‌خواندند. اینان را گاه نمونه نوعی (تیپ) و کاریکاتور نیز می‌گویند. این‌ها در اشکال ناب خود برگرد یک فکر یا کیفیت واحد ساخته می‌شوند... یکی از مزایای اشخاص ساده داستانی این است که هرگاه که ظاهر شوند به سهولت باز شناخته می‌شوند... و مزیت دیگرشان این است که خواننده بعدها ایشان را به سهولت به یاد می‌آورد» (فورستر، ۱۳۵۷: ۸۸-۹۰). در تیپ شناسی آرنه تامپسون، گروهی از قصه‌ها به داستان‌های دیو ابله و گروهی به داستان‌هایی که جنبه شوخی و لطیفه دارند، اختصاص یافته است؛ در زیر مجموعه لطیفه‌ها به داستانهای احمقان اشاره شده است که قصه‌های مرد احمق از شماره ۱۶۷۵-۱۷۲۰ و قصه‌های زن احمق از شماره ۱۳۸۰-۱۴۰۴ و قصه‌های زن و شوهر احمق از ۱۴۳۰-۱۴۳۹ است (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۹۱-۲۲۲). در

فهرست مآخذ آرنه هیچ قصه‌ای از ایران وجود ندارد؛ اما جالب اینجاست که در «فرهنگ افسانه‌ها» انواع بلاهت شامل بلاهت زن و شوهر، زن یا شوهر، مردان، زنان، دیوها و ... است و این همان جهانی بودن قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه ملل مختلف است.

از مشخصه اصلی احمق‌ها ساده لوحی‌شان است، زیرا آنان وضعیت اجتماع و طبیعت را با ذهن ساده خویش تفسیر می‌کنند و حماقتشان ماجراهای طنز آمیزی به وجود می‌آورد. برای مثال زن و شوهری به نام «آدی و بودی» زمانی که می‌خواهند به سفر بروند با فردی به نام «بابا درویش» برخورد می‌کنند و به او می‌گویند: «ای بابا درویش ما به دیدن دخترمان می‌رویم، کلید خانه را هم دم در، زیر یک سنگ گذاشته‌ایم. توی تنور هم کله پاچه‌ای دارد می‌پزد. کیسه پولمان را در گوشه اتاق مخفی کرده‌ایم. مبادا بروی و به آن‌ها دست بزنی. بابا درویش عصبانی شد و گفت: مگه من بیکارم که از این کارها بکنم.» (درویشیان و خندان، ۱۳۸۷: ۶۷/۱) ولی بعد از آن به خانه آن‌ها می‌رود، کیسه پول را برمی‌دارد، کله پاچه را هم می‌خورد، دیگ را هم پر از چیز بد (خرابی) می‌کند و می‌رود و در آخر داستان هم باز این اتفاق به صورت دیگری تکرار می‌شود. نمونه دیگر این افسانه در جلد سوم با نام «چرتان و پرتان» است (درویشیان و خندان، ۱۳۸۷: ۳۲۹/۳).

یا افسانه عروسی که بادی از شکمش خارج می‌شود و بزغاله‌ای شاهد این ماجرا بوده است، بنابراین عروس ساده لوح تمام زیورآلات خود را بر بزغاله آویزان می‌کند تا سخنی به شوهرش نگوید؛ اما بزغاله که از سنگینی جواهرات عاجز شده، شروع به بع بع می‌کند، عروس هم می‌ترسد و پنهان می‌شود. پدر شوهر و مادر شوهر که از عروس ابله تر هستند، زمانی که ماجرا را می‌فهمند آن‌ها هم به بزغاله طلا می‌دهند تا به پسرشان چیزی نگوید، پسر زمانی که به خانه باز می‌گردد و با بزغاله تزئین شده که در حال بع بع کردن است، روبرو می‌شود آن‌ها را مجبور می‌کند تا ماجرا را بگویند؛ اما بعد از شنیدن ماجرا از حماقت آن‌ها عصبانی می‌شود و شهرش را ترک می‌کند ولی در ادامه داستان به هر شهری که می‌رسد آن‌ها را احمق تر از خانواده خود می‌یابد و دوباره به شهر خود و نزد خانواده‌اش باز می‌گردد (درویشیان و خندان، ۱۳۸۷، ج اول: ۳۷۹).^۱

از دیگر صناعات و شگردهای رایج که همراه با حماقت و لودگی شخصیت‌ها موقعیت

طنز به وجود می‌آورد، موارد زیر است:

۲-۱-۱- دوگانگی مفهوم

دوگانگی مفهومی یا سوء تفاهم در مقصود گوینده، عبارت است از «مفهومی را به جای مفهوم دیگر گرفتن» (اخوت، ۱۳۷۱: ۶۰). در این شیوه، اختلاط روساخت و ژرف ساخت جمله در افسانه‌ای باعث خنده شده و معرف بلاهت شخصیت‌های آن افسانه است. این تکنیک بارها در افسانه‌ی مردی که زن احمق دارد، آمده است. در برخی افسانه‌ها، تنها یکی از زن یا شوهر احمق هستند؛ زیرا در روایت احمق‌ها اغلب همه چیز دوقطبی است «اگر قهرمان حکایت احمق است حتماً اجتماعی که در آن زندگی می‌کند همه عاقلند. اگر زن ملا عاقل است، خود ملا حتماً احمق است و به عکس. اگر پینوکیو بی فکر و ساده دل است و مرتب مرتکب خطا می‌شود حتماً در کنار او «جینا»، اردک عاقل هست که چون وجدان بیدار پینوکیو عمل کند. در کنار روباه بدجنس و مکار هم گربه نره احمق و کله پوک است. از میان زوج هنری لورل و هاردی یکی (هاردی) چاق است و نسبتاً عاقل، در صورتی که دیگری (لورل) لاغر است و احمق» (اخوت، ۱۳۷۱: ۵۳). افسانه «رضا و زن خُل رضا» در مورد مردی است که زنی زیبا اما تنبل و خل دارد. زن در جاهای مختلف افسانه، با کارهای احمقانه خود فضاهای طنزآمیزی را ایجاد می‌کند. در قسمتی از داستان مرد به زن دیگچه طلا می‌دهد و به او می‌گوید این دیگچه را نگه‌دار برای نوروز. روزی در کوچه یکنفر را نوروز صدا می‌زنند و زن دیگچه طلا را به آن شخص می‌دهد و به او می‌گوید شوهرم گفته بود این دیگچه را به نوروز بدهم. زمانی که شوهر برمی‌گردد و از ماجرا آگاه می‌شود، با عصبانیت، زن را از خانه بیرون می‌اندازد (درویشیان و خندان، ۱۳۸۴: ۶/۵۴)².

۲-۱-۲- آشنا نبودن به قوانین و کاربردها

آشنا نبودن به قوانین و کاربردها، «از جمله عواملی است که باعث می‌شود کسی کاری را اشتباه انجام دهد و مردم او را احمق بدانند و استفاده از این شگرد در حکایت احمقان بسیار رایج است» (اخوت، ۱۳۷۱: ۶۱-۶۲) برای مثال قصه چندرآغا یا همان چغندرآقا نمونه‌ای از این مورد است. چغندرآقا ساده لوحی است که همسرش برای اینکه مدتی از دست او راحت باشد، او را در پی گرفتن اندازه نمک برای دیگ می‌فرستد، اما چندرآغا مرتب مرتکب اشتباه می‌شود و بیشتر اشتباه‌های او به این دلیل است که به قوانین و

کاربردها آشنا نیست. مثلاً اگر در عروسی به او بگویند باید شادی کنی همیشه و همه جا مثل مجلس عزا هم شاد است و کاری به موقعیت ندارد و برای همین هم مرتب کتک می خورد.

«...چندر آغا در حالیکه با خود می گفت: خدا زیاد کند. خدا برکت بدهد. به راه افتاد. رفت تا رسید به جایی که داشتند مرده‌ای را دفن می کردند. عزادارها تا حرفهای چندر آغا را شنیدند او را گرفتند زیر کتک. چندر آغا گفت: پس من چه بگویم؟ گفتند بگو: خدا روز بد ندهد، خدا رحمتش کند! چندر آغا راه افتاد و آنچه را به او یاد داده بودند بلند بلند تکرار می کرد. تا رسید به جایی که عروسی بود. صاحبان مجلس عروسی از حرفهای چندر آغا ناراحت شدند و او را انداختند زیر کتک و حالا نزن و کی بزنی...» (درویشان و خندان، ۱۳۸۷: ۳/۳۷۳)^۳.

۲-۱-۳- تصادفی بودن امور

در فرهنگ افسانه‌ها، داستان‌هایی مملو از اتفاق‌های تصادفی است که در نهایت منجر به طنز موقعیت می شود. در این گونه داستان‌ها قهرمان یا شخصیت اصلی، اغلب فردی احمق و تنبل است و بارها اتفاق افتاده که «پخمگی احمقی نتیجه معکوس داده و همه چیز به نفع او تمام شده و بی عرضگی او به حساب قهرمانی و قدرتش گذاشته شده است» (اخوت، ۱۳۷۱: ۶۱). به عنوان نمونه می توان به قصه «پهلوان پنبه»، پخمه بی عرضه اشاره کرد، در این داستان مادر حسنی (پهلوان پنبه) که از دست تنبلی‌های او به عذاب آمده، بالاخره حسنی را از خانه بیرون می کند. حسنی هم از آبادی بیرون می آید و زیر درختی می خوابد و چون مگس‌ها به او هجوم می آورند و نمی گذارند بخوابد، او عصبانی می شود و آن‌ها را با یک مشت می کشد، حسنی با این کار احساس پهلوانی می کند و باخود می گوید: عجب پهلوانی هستم، چه زور و بازویی دارم، با یک مشت اینهمه کشتم، در حال گفتن این حرف‌ها با خود است که لشکریان پادشاه از آنجا می گذرند، صدایش را می شنوند و به خاطر هیکل گول مانند حسنی فکر می کنند، پهلوان نام آوری است و او را پیش پادشاه می برند. تا پایان داستان، حوادثی که برای حسنی رخ می دهد، تصادفی و از روی شانس و اقبال است و باعث می شود تا حسنی از تمام ماجراهای خطرناک، سالم و

سربلند بیرون بیاید و همه او را به عنوان پهلوان زورمندی بشناسند (درویشیان و خندان، ۱۳۷۸: ۲ / ۲۷۹-۲۸۳).

۲-۲- تحامق

در کنار بلاهت باید از تحامق نیز نام برد. « تحامق یعنی خود را به نادانی و دیوانگی زدن. در گذشته به دلیل عواقب خطرناک انتقاد صریح، برخی با تظاهر به حماقت و نابخردی و اشتها به دیوانگی، حماقت رایج میان یک طبقه را با اعمال و گفتار خود به ظاهر تأیید و در حقیقت نقد می کردند. اشتها به دیوانگی به آن‌ها در کردار و گفتار، مقایسه با مردم عادی آزادی خاصی می بخشید. نکته سنجی و باریک بینی مهم ترین ویژگی افرادی است که در تاریخ به دیوانگی و حماقت معروف بوده اند. به همین دلیل به آن‌ها «عقلاء مجانین» نیز گفته اند. در ادبیات همه کشورها می توان نمونه ای از افراد شهره به این صفت یافت. بهلول، جحی و ملانصرالدین نمونه اینگونه افراد هستند» (کردچگینی، ۱۳۸۸: ۲۹).

افسانه «بازرگان و قاضی و بهلول» ماجرای بازرگانی است که تمام اموال خود را در نزد قاضی به امانت می سپارد و بعد از بازگشت از سفر با کیسه خالی از جواهرات روبرو می شود و زمانی که علت را از قاضی می پرسد با ادعای عجیب قاضی مبنی بر اینکه خانه اش موش های بزرگی دارد که به جواهرات علاقه مند هستند، روبرو می شود. مرد با ناراحتی به نزد بهلول برادر پادشاهی رود و از او کمک می خواهد. بهلول بعد از شنیدن ماجرا، حکمی می گیرد که طبق آن پادشاه شهر موشهاست و به خانه قاضی می رود و ادعا می کند با توجه به حکمی که دارد می خواهد تمام موش های زیر خانه را تنبیه کند و دستور می دهد تمام خانه را خراب کنند، قاضی از ترس از دست دادن خانه اش، به ماجرا و دزدی اعتراف می کند و پادشاه هم دستور می دهد تا ریش های قاضی را بزنند و او را برهنه سوار بر خر کنند (درویشیان و خندان، ۱۳۸۷: ۱ / ۲۹۹-۳۰۰).^۴ همان طور که مشاهده شد، یکی از شخصیت های مورد انتقاد در افسانه های عامیانه قاضیان هستند. قاضیان در بیشتر افسانه های طنزآمیز از نیش انتقاد راویان مصون نمانده اند؛ زیرا مردم و راویان آنان را دشمن عدل

می‌دانند، اگر چه در ظاهر، نام آنان حاکم و قاضی است، اما گروهی هستند که برای شکار ضعیفان چنگال تیز کرده‌اند.

در افسانه «براشیت و برا عاقل» دو برادر یکی عاقل و دیگری ابله هستند، اما از برادر ابله در این داستان کارهای زیرکانه سر می‌زند. برادر عاقل با زنش سعی دارند تا از دست برادر ابله رهایی یابند؛ اما هر بار برادر ابله با ترفندی مانع می‌شود. در جایی از داستان برادر ابله با دیوان روبرو می‌شود، دیوها که در افسانه‌ها به ابلهی و کودنی معروفند، با برادر ابله مسابقه می‌گذارند و برادر ابله با چیزهایی که همراه داشته، آن‌ها را می‌ترساند و فراری می‌دهد (همان، ۱۳۸۷: ۱/۳۴۴).^۵

۲-۳- رندی

در مقابل ابلهان، رندان هستند که با زیرکی و فراست خود، موقعیت‌های طنزآمیزی به وجود می‌آورند. شخصیت رند در مقابل شخصیت ساده لوح قرار دارد، «رند فردی است که از نادانی افراد ساده لوح سوء استفاده می‌کند تا اموال و دارایی یا آبروی آنان را با نیرنگ به چنگ آورد و اگر موفق نشد دست کم بخشی از آن را نابود کند. اگر هم هیچ کدام از این موارد نبود، با ریشخند کردن ساده لوح، به نیتش می‌رسد» (فاضلی و هاشمی، ۱۳۹۳: ۵۸). بنابراین دسته گسترده‌ای از افسانه‌های عامیانه مربوط به زیرکان یا ابلهان یا آمیزه‌ای از هر دو است. از جمله این رندان و مکاران، زنان هستند. در افسانه‌های عامیانه اغلب مرد ابله و ساده لوح و زن زیرک و مکار است. مرد بی‌خبر در معرکه‌ای می‌افتد که در آن، بازی طنزآمیزی در سایه مکر زن جاریست و ناآگاهی مرد، پدید آورنده طنز موقعیت در افسانه است. کتابیون مزداپور در بیان چرایی مکر زنان می‌نویسد: «زن، محدود، مجبور و وابسته به مرد است و بی او از عرصه کار، نام و عزت به دور می‌افتد و برای رهیدن از بن بست باید به چیزی چنگ زند که مکر زنانه نام دارد و با تمسک به این وجه در داستان، راه به روی او گشوده می‌شود» (مزداپور، ۱۳۷۴: ۵۶).

از جمله علل و انگیزه طنزآمیز شدن مکر زنان در «فرهنگ افسانه‌ها» موارد زیر است:

۲-۳-۱- خیانت

گاه مکر زنانه به دلیل بدکاری و خیانت زن است. او می‌خواهد به هدف ناصوابش برسد؛ به همین دلیل به دروغ متوسل می‌شود و آسمان و ریسمان به هم می‌بافد تا مرد ساده لوح را مجاب کند یا از او امری را پنهان سازد. افسانه «بادی که از ورامین نرمة آرد و رو می‌برد» بارها با روایت‌های مختلف در «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» تکرار شده است. مردی که زنی فاسق دارد و همیشه آرد که الک می‌کند، نرم‌هایش را به فاسقش می‌دهد و از زیرهایش برای شوهرش نان می‌پزد. مرد از این کار زن به ستوه می‌آید و به او اعتراض می‌کند؛ اما زن علت این امر را باد شکم خواهرشوهرش می‌داند که از ورامین نرمة‌های آرد را می‌برد. مرد ساده لوح حرف زن را باور می‌کند. با عصبانیت به نزد خواهرش در ورامین می‌رود و ماجرا را به او می‌گوید، در این افسانه‌ها معمولاً خواهر زاده مرد که باهوش است، به کمک داییش می‌آید و سعی می‌کند تا دست زن داییش فاسقش را رو کند و ماجراها و صحنه‌های شاد و مفرحی به وجود می‌آورد (درویشیان و خندان، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۵۹-۲۶۱).

در افسانه‌ها در کنار موضوعات و شگردهای طنز شاهد طرح تابوها و مسائل جنسی نیز هستیم. این موضوع به ارتباط میان روانشناسی با لطیفه بازمی‌گردد. زیگموند فروید را می‌توان پرچمدار در این زمینه دانست. فروید پژوهش‌هایش دربارۀ ارتباط میان روانشناسی و لطیفه انجام داد، اثری که امروز جزو آثار کلاسیک پژوهش‌های روانشناختی دربارۀ لطیفه است. از نظر او «اثر روانی لطیفه از اینرو اهمیت دارد که می‌تواند انرژی روانی سرکوب شده ذهن را دوباره آزاد کند و ارضای روانی و ذهنی به ارمغان آورد. فروید همچنین معتقد است که خود (ego) آنچه را به صورت محرمات و تابو در آن سرکوفته شده است با مبتذل و عامیانه کردن آن به شکل لطیفه یا دیگر اشکال طنز دوباره آزاد می‌کند و تنش درونی را به صورت موقت هم که شده تشفی می‌بخشد» (اخوت، ۱۳۷۱: ۲۸). در داستان «زن بدکار» خیانت زن با ذکر مسایل جنسی، موقعیت طنزآمیزی را در حکایت به وجود می‌آورد، زنی در پی این است تا به معشوقه فاسقش غذا بدهد، بنابراین از شوهرش می‌خواهد در صف جماعت هر کس که بر دست راست او نماز می‌خواند، به خانه بیاورد تا به او آبگوشت دهند و ثواب ببرند. در صف نماز معشوقه دیر می‌رسد و

نمی‌تواند در کنار مرد نماز بخواند. شوهر مرد دیگری که در کنارش است، با خود به خانه می‌برد و زن که می‌بیند نقشه‌اش نقش بر آب شده است، در غیاب شوهر سعی می‌کند تا مرد را بترساند و به او می‌گوید شوهرم هر روز مردم را به این بهانه به خانه می‌آورد و سر هاون را چرب می‌کند و در ک... آن شخص می‌کند. مرد می‌ترسد و شروع به فرار می‌کند. شوهر که مرد را نمی‌بیند از زن درباره او می‌پرسد و زن می‌گوید که او دزد بود و دیگ آبگوشت را با خود برد. شوهر درحالیکه یک تکه نان در دست دارد، به دنبال مهمان می‌دود و با التماس به او می‌گوید صبر کن که همین سرش را تویش بزخم و مهمان فکر می‌کند سرهاون را می‌گوید و از ترس با سرعت بیشتری می‌دود (همان، ۱۳۸۴: ۶/۳۹۷-۳۹۸).

۲-۳-۲- تنبیه و تأدیب مرد

در افسانه‌هایی زن دسیسه‌چینی می‌کند تا مرد را تنبیه و مجازات کند، زن می‌خواهد انتقام بدی‌هایی که مرد در حق همجنس‌هایش روا داشته، از او بگیرد. مردی به اسم آلمانجیر هر شب یک زن می‌گرفت و همان شب دماغ و گوش او را می‌برید، روزی دختر وزیر ماجرای آلمانجیر و زنهایش را شنید، تصمیم گرفت مرد را تأدیب کند، از همین رو به چهل زن آلمانجیر گفت من را برای شوهرتان بگیرد تا به او نشان دهم گوش بریدن چیست. دختر وزیر زن آلمانجیر شد و با گفتن قصه ادامه‌دار هر شب مانع می‌شد تا آلمانجیر گوشش را ببرد و سرانجام نقشه‌ای کشید تا آلمانجیر را برای همیشه از شهر فراری دهد، او بچه همسایه تازه به دنیا آمده را لای پای آلمانجیر که خواب بود گذاشت و همه جا پخش کرد که آلمانجیر بچه زائیده و تنبک دست بچه‌ها داد که مژده بچه‌دار شدن آلمانجیر را بخوانند، آلمانجیر هم با شنیدن این شعر چادر به سر کرد و از راه بیابان فرار کرد (درویشیان و خندان، ۱۳۸۷: ۱/۱۳۱-۱۳۲).

۲-۳-۳- کمک کردن

مکر زن در جهت کمک کردن به شوهر برای رسیدن به مال و موقعیت بالاتر یا کمک به فردی مظلوم و ستم دیده است. در افسانه «زن عاقل ۲» مکر زن رنگ دادخواهی دارد. مردی پس انداز یک ساله‌اش را نزد کدخدا می‌سپارد ولی بعد از یکسال کدخدا منکر می‌شود که مرد به او امانتی داده است. زنی به کمک مرد مال‌باخته می‌آید و با طرح

نقشه‌ای پول را از کدخدا می‌گیرند. زنیولی از همسایه‌ها قرض می‌گیرد و نزد کدخدا می‌رود و ادعا می‌کند که می‌خواهد پول را پیش او بگذارد تا شوهرش از سفر برگردد و خودش هم به دنبال شوهرش برود. مرد مال باخته در این لحظه وارد می‌شود و قاضی برای جلب اعتماد، پول هایوی را پس می‌دهد. در همین لحظه پسر زن هم وارد می‌شود و می‌گوید مادر مژدگانی بده که پدرم از سفر برگشته است و زن پول‌ها را بر می‌دارد و با پسر و مرد مال باخته شروع به خندیدن می‌کنند. کدخدا هم می‌خندد. زن به کدخدا می‌گوید: من می‌خندم چون شوهرم از سفر برگشته و پسر می‌خندد چون پدرش از سفر برگشته است و چوپان هم به این دلیل می‌خندد که به پولش رسیده است تو چرا می‌خندی؟ کدخدا گفت: من به کلاهی می‌خندم که شما بر سرم گذاشته‌اید (همان، ۱۳۸۴: ۶/۴۳۷).^۸

۲-۳-۴- حسادت

حسادت از صفاتی است که در نزد زنان افسانه‌های عامیانه ایرانی، سبب فضای طنزآمیز می‌شود. «رنج و خفت و حسرت که ایجاد حسد می‌کند، حيله گری و چاره گری و کلک زدن را به دنبال می‌آورد که با بار معنایی مثبت و خوب می‌شود تدبیر و خردمندی و با بار معنایی منفی و بد می‌شود فریبندگی و حقه بازی» (مزدپور، ۱۳۸۲: ۱۷). از زمان‌های قدیم حسادت بین مادرشوهر و عروس در میان عامه مردم مشهور و زبانزد بوده است. افسانه «رمضون علی جون» بیانگر رابطه عروس و مادرشوهر است. هر بار که مادر برای پسرش زنی می‌گیرد، در دام مکر و نیرنگ عروس گرفتار می‌شود و پسر با دیدن این ماجرا عروس را طلاق می‌دهد و مادر دوباره برای پسر زنی دیگر می‌گیرد. عروس اول با حيله تراشی مادرشوهر را وادار به پشم ریزی می‌کند و از او کار می‌کشد. عروس دوم مادرشوهر را مجبور به نشستن روی تخم مرغ و جوجه کشی می‌کند و عروس سوم او را به رقاصی وادار می‌دارد و از خانه بیرون می‌اندازد و به جای او بزی را دفن می‌کند و به پسر وانمود می‌کند که مادرش مرده است، مکر و حيله عروس‌ها برای از صحنه به در کردن مادرشوهر، فضایی مضحک و مفرح ایجاد کرده است (درویشیان و خندان، ۱۳۸۴: ۶/۱۱۹-۱۲۲).^۹

۲-۴- ناهماهنگی و ناسازگاری اجزا یا موقعیت

در داستانهای عامه ضعف‌های تکنیکی فراوانی وجود دارد از جمله آنکه اشخاص، زمانها، مکان‌ها و موقعیت‌ها باهم مطابقت ندارند، گاهی ناهماهنگی اجزا موجب طنز آمیز شدن فضا و بافت قصه می‌شود، برای مثال «یک سخن در بافت خاص و عادی خود بسیار طبیعی است ولی به محض آن که عیناً همان سخن به موقعیت دیگری منتقل شود ناسازگاری شروع می‌شود و سخن جدی به کلام طنز آمیز یا سخریه بدل می‌گردد؛ مثلاً در یک جلسه حزبی که بحث داغ سیاسی است کسی بیاید و درباره «مد لباس» سخنرانی کند» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۹۱). بنابراین اگر رفتار شخصیت‌ها با شرایطی که در آن قرار دارند، ترکیب تناقض آمیز و ناجوری بسازد این وضعیت و شرایط نامناسب زمینه را برای ایجاد موقعیتی طنز آمیز فراهم می‌کند. در داستان «پیر برزنگی و کوزه شیر» نیز همین امر رخ می‌دهد و ناسازگاری بین موقعیت فرد با کلام و اعمالی است که انجام می‌دهد. داستان درباره پیرزنی است که در آرزوی بچه دار شدن، روزی کوزه شیری را برمی‌دارد و با آن برای خود دختری درست می‌کند. او با مداد برای کوزه چشم و ابرو می‌کشد و چارقدی سرش می‌کند و آن را پشت پنجره می‌گذارد. از قضا پسر پادشاه از پشت پنجره کوزه را می‌بیند و فکر می‌کند دختر است و یک دل نه صد دل عاشق می‌شود، به قصر می‌رود و مادرش را به خواستگاری می‌فرستد. پسر پادشاه در داستان مادر خود را «نه» صدا می‌زند و مادر که همان ملکه است چادر به سر می‌کند و به خواستگاری دختر پیرزن فقیر که همان کوزه است، می‌رود و تمام رسوم خانواده عروس را به جای می‌آورد (همان، ۱۳۷۸: ۲/۳۰۳-۳۰۴). این رفتارها با توجه به شرایط و موقعیت زن پادشاه فضایی طنز آمیزتری به خود می‌گیرند.

گاه این ناسازگاری در زمان و مکان روی می‌دهد؛ از این تکنیک با عنوان «ناهمخوانی زمانی و مکانی» نیز می‌توان نام برد؛ سلیمانی در این باره می‌گوید: «اگر وسایل، اشیا، آدم‌ها و حتی زبان زمانی را به زمان دیگر منتقل کنیم، طنز ایجاد می‌شود. عکس این حالت، بردن اشیا و وسایل و شخصیت‌های خاص امروزی به قدیم نیز بار طنز ایجاد می‌کند» (سلیمانی، ۱۳۹۱: ۲۹۴-۲۹۵). برای مثال در داستانی به زمان حضرت موسی اشاره می‌شود و در ادامه داستان زمانی که پسر دهاتی از حضرت موسی جدا می‌شود، به فرد تاجری

می‌رسد، به او کمک می‌کند، تاجر از پسر خوشش می‌آید و پیش خودش می‌گوید: «دهاتیست، اما بچه زرنگه، گفت: پسر خونه شاگرد میشی؟ گفت: شما کجا میرین؟ گفت: من میرم طهران. پسر گفت: خوب از اینجا تا طهران چند فرسخه؟ تاجر گفت: هشت فرسخ...» (همان: ۱۷۱). فاصله هشت فرسخی کوه طور تا تهران، فضای افسانه را طنزآمیز کرده است.

برخی از متل‌ها نیز از امور متناقض بی‌مفهوم تشکیل شده‌اند. این امور متناقض جنبه تفنن و طنز به داستان می‌دهد. «طنز حاصل از معنزدایی از مفهوم واژگان قصه را شیرین و دلپذیر کرده است. حوادث قصه پی در پی است و داستان پرکنش به نظر می‌رسد اما نتیجه هیچ است و تک قهرمان قصه با کردار و ابزار و وسایل عجیب و متناقض بر اعجاب انگیزی و جذابیت داستان می‌افزاید» (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۱۴۶).

در این گونه متل‌ها مانند «متل ۲» نفی و نقص‌های پی در پی متن را دچار تناقض معنایی کرده و همین شگرد باعث شده قصه مطایبه‌آمیز شود، همچنین مهم‌ترین آرایه‌ای که طنز زیبا و جذاب قصه را غنی می‌سازد؛ «متناقض‌نما» یا «پارادوکس» است که در سراسر آن وجود دارد.

«پادشاهی بود که سه پسر داشت که دوتایش مرده بودند و یکیش جان نداشت. آن پسری که جان نداشت رفت تو طویله‌ای که اسب نداشت. دید سه تا اسب هست که که دوتایش مرده بود و یکیش سه تا پا نداشت، باسبی که سه پا نداشت و خرجینی که ته نداشت و تفنگی که لوله نداشت و کاردی که تیغه نداشت رفت یک کوهی که شکار نداشت. دید سه تا شکار که دوتای آن‌ها مرده بود و یکیش جان نداشت، با تفنگی که لوله نداشت زد به شکاری که جان نداشت و با کاردی که تیغه نداشت چنان سر شکار را برید که خون نداشت. شکاری که جان نداشت انداخت تو خرجینی که ته نداشت گذاشت بر پشت اسبی که سه تا پا نداشت. سوار شد چنان می‌راند که ابداً سرعت نداشت. جاده را داد دمش رفت رسید به سه اتاقی که دوتایش خراب بود و یکیش سقف نداشت. رفت تو اتاقی که سقف نداشت دید سه تا دیگ که دو تا خراب بود و یکیش ته نداشت. رفت از پشت اسبی که سه پا نداشت از تو خرجینی که ته نداشت شکاری را که سر نداشت آورد گذاشت در دیگی که ته نداشت، دیگ را برداشت و گذاشت روی اجاقی که دیوار

نداشت چنان پخت که استخوانش خبر نداشت. شروع کرد به خوردن. خورد و خورد تا تشنه شد. بلند شد سوار شد بر اسبی که سه پا نداشت رفت به سراغ آب. سه رودخانه دید که دو تاش خشک بود و یکی نم نداشت پیاده شد پوز گذاشت به رودخانه‌ای که نم نداشت چنان خورد که کله بر نداشت» (درویشیان و خندان، ۱۳۸۲: ۱۳/ ۱۹۵-۱۹۶).

کهن‌ترین روایت این متل در مثنوی با عنوان «اهل سبا و حماقت ایشان» است. شفيعی کدکنی بر این باور است که مولوی این حکایت را از دنیای کودکان و ادب فولکلور اخذ کرده است. در این متل نفی و نقض‌های پی در پی متن را دچار تناقض معنایی کرده و همین شگرد باعث شده قصه مطایبه آمیز شود (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۱۴۵-۱۴۶).

۲-۵-آدم‌نمایی

زمانی که غیر جاندار یا حیوانی، با رفتار یا حالتی شبیه انسان‌ها به تصویر کشیده شود، موقعیت کمیکی، ایجاد می‌کند. به گفته برگسون: «یک حیوان ممکن است ما را بخنداند؛ ولی این به آن سبب است که در او اتفاقاً رفتار یا حالتی انسانی دیده‌ایم» (برگسون، ۱۳۷۹: ۲۲). در این گونه داستان‌ها راوی شخصیت‌های خود را از میان حیوانات انتخاب می‌کند؛ ولی در اصل این انسان‌ها هستند که از زبان حیوانات حرف می‌زنند و همین فرصت مناسبی به راوی می‌دهد تا از اجتماع و افراد انتقاد کند. «در داستان‌های حیوانات از شباهت موجود بین حیوانات و بعضی از خصوصیات بشری استفاده می‌شود. بدین ترتیب اعمال انسان، جاه طلبی‌های او را مسخره می‌کنند و کارهای او را تا حد غریزی و حیوانی پایین می‌آورند. مثلاً مکاری روباه، تن‌پروری خوک و حماقت خرس صفاتی هستند که چون بر چسبی بر آدم‌ها زده می‌شوند» (جوادی، ۱۳۸۴: ۲۰). در افسانه‌های عامیانه، حیوان در داستان تمثیلی از فردی با ویژگی‌های اخلاقی خاص در اجتماع است؛ برای مثال؛ در افسانه زیر روباه تمثیلی از مکر است که سعی در فریب دیگران دارد:

افسانه «مهره به تاس انداختن پیرمرد» ماجرای پیرمردی است که سعی دارد تا از دست خرس‌هایی که خرمنش را به زور تصاحب کرده‌اند، رهایی یابد، در این بین روباه نماد حيله و مکر، به پیرمرد برای فراری دادن خرس‌ها کمک می‌کند و در ازای آن از پیرمرد بیضه‌هایش را می‌خواهد. پیرمرد می‌پذیرد و طی نقشه‌ای خرس‌ها با خوردن کتک مفصل

جانشان را از دست می دهند و روباه بیضه های پیرمرد را طلب می کند. در هنگام کندن بیضه ها از پیرمرد بادی خارج می شود و روباه به گمان اینکه سگی در پاچه پیرمرد پنهان شده است، پا به فرار می گذارد (درویشیان و خندان، ۱۳۸۲: ۱۴/۵۳۳).

نمونه دیگری از مکر روباه که در افسانه های زیادی تکرار شده است، مکر از طریق تظاهر به دینداری است؛ در افسانه «سفر» روباه مکار با پوشیدن عبا، تظاهر به دینداری می کند «روزی روباهی از راهی می گذشت. بین راه عبایی دید، عبا را برداشت و به دوش انداخت» (همان، ۱۳۸۵: ۷/۱۵۹-۱۶۰) و به بهانه سفر حج و توبه کردن دیگر حیوانات را با خود همراه می سازد. در ادامه روباه گرسنه به فکر کشتن حیوانات همراه خود می افتد و با این توجیه که حج آنها قبول نیست خونشان را حلال می داند.

در افسانه های دیگر شاهد پر توقع بودن گنجشک (همان، ۱۳۸۷: ۱/۸۹)، موقعیت شناسی خر (همان، ۱۳۸۴: ۶/۳۳۹)، بلاهت و نادانی خرس (همان، ۱۳۸۵: ۷/۴۸۳)، بلاهت و حماقت گرگ (همان، ۱۳۸۵: ۸/۴۳۷)، زیرکی شغال (همان: ۴۵۷)، زیرکی بزغاله (همان: ۵۱۵)، بلاهت شیر (همان: ۶۶۵)، مکر گربه (همان، ۱۳۸۲: ۱۳/۲۴۷)، ساده لوحی پلنگ (همان، ۱۳۸۲: ۱۴/۸۵) و ...

۲-۶- استدلالات احمقانه

گاهی شخصیت ها با بیان علت ها و استدلالات نامعقول، مخاطب را به خنده وامی دارند. ابوالفضل حرّی در کتاب «درباره طنز» این نوع علت یابی ها را تحت عنوان «استدلالات احمقانه» ذکر کرده است (حرّی، ۱۳۸۷: ۵۰). دلیل تراشی برای وقایع از زاویه ای که منطقی به نظر نمی رسد و کاملاً بر خلاف انتظار مخاطب است. نمونه استدلال احمقانه را در افسانه «دو همسایه» می بینیم. ماجرای دو همسایه است که در کنار یکدیگر باغی داشتند. یکی از همسایه ها دو خرش را در کنار باغ بسته بود. یکی از خرها رها شد و به درون باغ رفت و دیگری همانجا ماند. آنکه درون باغ رفت همه را لگدمال کرد. همسایه به شکایت رفت. صاحب خرها چماقی برداشت و خر بسته را زد و در جواب تعجب صاحب باغ که چرا خر آزاد و خراب کن را زده گفت: «تو هیچ چیز سرت نمیشود، آخر اگر این یکی بسته نبود. ده بار بیشتر خرابی می کرد» (درویشیان و خندان، ۱۳۸۲: ۵/۶۹۰).

۲-۷- تمسخر عیوب

شگرد تمسخر عیوب یکی از ویژگی‌های کمیک طنزشونده است به نحوی که بر مخاطب تأثیر مضحک برجا می‌گذارد. این شگرد زمانی رخ می‌دهد که ویژگی‌های یک فرد اعم از ویژگی‌های ظاهری یا اخلاقی، به شیوه‌ای تمسخرآلود توصیف شوند. در افسانه «ماجرای هُلو و بُدُم و چیل گشاد» بیانگر دخترانی چیل گشاد است که مادرشان نگران پی بردن خواستگاران به عیب آن‌هاست و زمانی که از خانه بیرون می‌رود به آن‌ها سفارش می‌کند در غیاب من، اگر خواستگاری سر رسید برای غنچه کردن لبانتان از کلمه‌های «هلو» و «بُدُم» استفاده کنید، بعد از رفتن مادر خواستگار می‌آید و از آن‌ها در مورد مادرشان می‌پرسد و آن‌ها می‌گویند مادرمان رفته هلو و بُدُم بچیند اما خواستگار زیرک با پرسیدن سوالی دیگر پی به ماجرا می‌برد و خانه آن‌ها را ترک می‌کند (همان، ۱۳۸۲: ۱۳/۳۵).

در افسانه‌های عامیانه، کچلی از جمله ویژگی‌های ظاهری است که توجه راویان را به خود جلب کرده است، در داستان «پسر دهاتی که به مقام پادشاهی رسید» پسر داستان کچل است و راوی برای برجسته کردن این عیب در جاهای مختلف، مدام کچلی او را بیان می‌کند. «زن گفت: دیگه آدم قحط بود، برای خونه شاگردی این کچل پاره پوره جلمبری رو آوردی؟» (درویشیان و خندان، ۱۳۷۸: ۱۷۳/۲)^{۱۰}.

شگرد تمسخر زمانیکه در مورد شخص یا گروه خاص باشد، زیرمجموعه هجو قرار می‌گیرد اما زمانیکه هدف آن انتقاد غیرمستقیم و اجتماعی و آموزنده باشد، زیرمجموعه طنز پرخاشگر محسوب می‌شود، «طنز پرخاشگر (Satire) نوشته‌ای است منظوم یا منثور که معایب را هدف قرار می‌دهد تا افراد بشر را مسخره و هجو (Lampoon) کند. طنز در یک کلام، کاربرد مضحکه، کنایه (Irony)، طعنه (Sarcasm)، بذله، فکاهی، بدبینی، هتاک‌ی در کلام یا نوشتار است به منظور برملا کردن و سرزنش معایب و رذایل انسانی. در واقع طنز پرخاشگر کاربرد خاص شوخ طبعی (Humor) در راستای اهداف اخلاقی است. طنز پرخاشگر از ابزار خنده استفاده می‌کند نه فقط به این خاطر که معایب انسانی را فریادمان آورد بلکه بدین سبب که در برابر رذایل، بر فضایل و مناقب پسندیده بشری نیز تاکید کند» (حری، ۱۳۸۷: ۶۳-۶۴). در افسانه‌های عامیانه نیز تمسخر عیوب همیشه درباره

شخص یا گروه خاص نیست و به نظر می‌رسد اهداف راویان این افسانه‌ها تعلیم و آموزش است زیرا آنان سعی داشتند تا با تمسخر عیوبی چون خساست و بخل یا بهانه‌گیری و ... مردم را تشویق کنند تا آن معایب را ترک کنند؛ برای مثال در یکی از افسانه‌ها راوی خساست فردی را با شیوه‌ای طنزآمیز بیان می‌کند؛ فرد خسیسی برای یافتن کله پاچه‌ای که زن آبتن‌اش از او خواسته بود، به دنبال نازلترین قیمت به جاهای مختلف شهر می‌رود، قصاب که می‌فهمد مرد بسیار خسیسی است به او قول کله پاچه‌ی مجانی می‌دهد و او را به خانه خود می‌برد و سعی می‌کند تا مرد خسیسی را متنبه کند. بعد از اتفاقات طنزآمیزی که در خانه‌ی مرد قصاب می‌افتد مرد خسیسی به اشتباه خود پی می‌برد و ودست و دل‌باز می‌شود. (درویشیان و خندان، ۱۳۸۷: ۳/۲۰). از نمونه‌های دیگر از افسانه‌های تمسخر عیوب: بهانه‌گیری «آقا تنگلو» (همان، ۱۳۸۷: ۱/۹۷)، ترسو بودن «محمدی که از روباه می‌ترسد» (همان، ۱۳۸۲: ۱۳/۳۷۳).

۲-۸- تابو شکنی دینی

تابو شکنی دینی و به خصوص گستاخی با خداوند در ادبیات رسمی سابقه‌ای دیرینه دارد. تعداد زیادی از شاعران و نویسندگان با اظهارات تند و تلخ به خداوند تاخته و آنچه را در نظام هستی حادث می‌شود، مورد انتقاد قرار داده‌اند. این تابو شکنی و گستاخی در ادب عامه و افسانه‌های عامیانه نیز راه یافته و سبب ایجاد فضایی طنزآمیز در افسانه‌ها شده است. برای مثال در افسانه «پسر دهاتی به مقام پادشاهی رسید» شاهد گفتگوی چوپان دهاتی با حضرت موسی هستیم، چوپان به حضرت موسی می‌گوید «یا حضرت موسی میری پیش خدا بگو که فرجی در کار من بده، من با این چوپونی امرم نمی‌گذره. حضرت موسی رفت و عرض اینو به خدا کرد. به موسی ندا رسید که بهش بگو: رزق تو همینه، قلمزن روز زراد همینو قلم زده، حضرت موسی آمد و اینو به چوپان گفت... چوپان گفت: یا موسی به خدا عرض کن اگه اختیار تو دست قلمزنه، من برم، پناه به قلمزن بیارم. اگه اختیار قلمزن دست توئه، به قلمزن بگو سر قلمو کج کنه. حضرت موسی خندید، گفت: عجب پیغامی به خدا میدی! گفت: خیلی خوب من عرض می‌کنم. رفت به کوه طور، پیغام چوپون رو داد، ندا رسید: یا موسی بهش بگو گفتم به اندازه نوک مژگان مورچه قلمو برگردون»

(درویشیان و خندان، ۱۳۷۸: ۲ / ۱۷۱-۱۷۲). از آن پس وضعیت پسر دهاتی عالی می‌شود و به مقام پادشاهی می‌رسد.

در افسانه «پیرمرد و تاجر» ماجرای پیرمردی است که با خدا مکالمه می‌کند و از او می‌خواهد صد تومان برایش بفرستد و خدا را تهدید می‌کند که صد تومان بفرستد اگر نود و نه تومان باشد قبول نمی‌کنم. از قضا تاجری که از حوالی خانه پیرمرد رد می‌شد، شنید و در دستمالی نود و نه تومان و نه ریال گذاشت و از سوراخ بام به داخل خانه انداخت تا ببیند پیرمرد قبول می‌کند یا نه، پیرمرد از استعجاب دعایش خوشحال شد اما زنش به او گفت: این صد تومان نیست، پیرمرد گفت: می‌دانم، این نود و نه تومان و نه ریال است ولی قبول می‌کنم زیرا خداوند یک ریال را بابت دستمال حساب کرده است. تاجر با دیدن این صحنه، شاکی شد و از پیرمرد خواست تا پولش را برگرداند؛ اما پیرمرد قبول نکرد و گفت خدا برایم فرستاده است و سرانجام به نزد قاضی رفتند و پیرمرد توانست علاوه بر صد تومان، یک کفش، لباس و اسب هم از تاجر بگیرد (همان: ۳۸۵).

۲-۹- نام طنز آمیز

در افسانه‌های عامیانه نام‌های بی‌معنا، خنده‌دار و عجیب، سبب ایجاد فضای طنز و شادی در داستان‌ها شده است؛ «نویسنده با ابداع نام‌های بی‌معنا، شگفت‌انگیز، پرطنطنه و خنده‌دار، هم به تصویر کردن موقعیت غیر عادی داستان کمک کرده و هم باعث تنوع گونه‌های مختلف شخصیت‌ها و ایجاد فضای شوخ طبعانه شده است» (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۱۴۸-۱۴۹). در فرهنگ افسانه‌ها نام‌های طنز آمیز فراوانی به چشم می‌خورد.

۲-۹-۱- نام طنز آمیز همراه با ذکر دلیل

تعدادی از این نام‌ها با ذکر دلیل آمده و فضای طنز را در داستان دوچندان کرده است؛ مانند نمونه‌های زیر:

گاه دلیل اسم طنز آمیز و عجیب از زبان شخصیت داستان بازگو شده است؛ مثل شخصیت «آملا نتر بوق» که علت نامگذاری اسمش را چنین بیان می‌کند:

«اسم اولم ملا منصور بود اما بعد دیدم «من» خیلی کمه، جای من، «رطل» گذاشتم، اونوخت دیدم «صور» مال اسرافیله که فرشته خداست، صور رو ورداشتم جاش «بوق»

گذاشتم که مال آداماس اسم من شد ملا رطل بوق، اما مردم سواد ندارند به من میگویند آملا نتربوق» (درویشیان و خندان، ۱۳۸۷: ۱۰/۴۰۹).

در داستان «روباہ و لک لک ۱» روباہ چون از بلندی روی جانماز (پوستین) آخوندی خودش را می‌اندازد، از آن به بعد به او آشیخ روباہ می‌گویند، لک لک هم که نادم از رفتاری است که با روباہ کرد، به زیارت خانه خدا می‌رود تا توبه کند و از آن به بعد به او «حاجی لک لک» می‌گویند (همان، ۱۳۸۴: ۶/۲۶۱).

برخی از شخصیتها زمان تولد به دلیل شکل ظاهری خاص، نامی طنز آمیز مطابق با آن می‌گیرند:

«چون زمانی که به دنیا اومد خیلی تپل و مپل بود اسمش رو آلتین توپ گذاشتند» (همان: ۱/۱۲۷).

در داستان‌هایی دلیل نام ساختگی و خنده‌دار، ترساندن شخصیت دیگر داستان است، مانند: داستان «نره خر شیر» در این داستان خر (هوشمند اما فاقد زور کافی) و شیر (بی خرد اما زورمند) است. شیر در عمرش خر ندیده است به همین خاطر فریب نام رعب انگیز خر را می‌خورد و به نگهداری و زیر دستی او تن می‌دهد، همین امر سبب طنز آمیز شدن فضای داستان می‌گردد:

«شیر به خر گفت: «تو کیستی؟» خر گفت: «منم نره خر شیر». شیر با شنیدن این نام ناآشنا ترسید و با خود گفت: من شیر هستم و این نره خر شیر. بنابراین یک نره خر از من بالاتر است. شیر به خر گفت: «تو را به خدا قسم می‌دهم فقط من را نخور، بگذار تا اینجا نگهداری تو را بدهم و نگذارم حیوانی از محدوده قُرق بگذرد و آسایشت را به هم بزند» (همان، ۱۳۸۳: ۱۵/۲۱۶). نمونه دیگر این داستان می‌توان به «شیر و خر شیر» (همان: ۱۳۸۵، ۸/۶۶۵) اشاره کرد.

۲-۹-۲- سوء تفاهم طنز آمیز نام‌ها

گاهی اسم عجیب شخصیتها موجب سوء تفاهم در داستان می‌شود؛ برای مثال در داستان زیر نام شخصیت‌ها «ای داد» و «ای بیداد» است و این نام عجیب با معنی داد و بیدادی که شاه به عنوان حاکم در ذهن خود دارد، متفاوت است و همین امر سبب طنز شده است. «زنی در بازار فرزندان خود را که یکی «ای داد» و دیگری «ای بیداد» است صدا می‌زند. شاه

عباس که از آن حوالی رد می‌شده، می‌گوید این زن چرا ای داد و بیداد راه انداخته است» (همان، ۱۳۸۲: ۱۷/۵).

۲-۹-۳- تناسب نام و عمل طنز آمیز

گاه اسم‌ها متناسب با کارهایی است که شخصیت‌ها در طول داستان انجام می‌دهند، در داستانی اسم همراهان قهرمان با کارهایی که انجام می‌دهند یکی است، اسم قهرمان کچل است و پادشاه برای خواستگاری او از دخترش، شرطهایی می‌گذارد تا کچل از عهده آن بر نیاید اما کچل با کمک همراهانش که هر کدام نامی متناسب با کارشان دارند، توانست به مقصود خود (وصال) دست یابد. اسم همراهان او لک لجن خور، سرما خور، شلنگ انداز، سنگ انداز و گوش گیر بود؛ لک لجن خور توانست چاهی را که سالیان سال پاک نشده را یک روزه پاک کند، سرماخور هم به حمای که پنج شبانه روز آب در آن در حال جوش بود رفت و گفت سردش است. شلنگ انداز نامه‌ای به کشور همسایه فرستاد و در عرض پنج دقیقه جواب آن را آورد (همان، ۱۳۷۸: ۲/۲۱).

از دیگر نام‌های طنز آمیز در افسانه‌های عامیانه؛ آقا کوزه، آکچلک، خاله گردن دراز، آگبوری، آلبر زنگی، پشمالو، هنگر من، گورمیلک، زرزان، نبی لنگ، چغندر آقا، شبیدین، کنقل بچه، شیخ زنگوله پا، آجی بولوق، بی دل هوا، توس وچه، میو میو خانم، ...

۲-۹-۴- نام‌های هم آوا

نام‌های طنز آمیزی که هم‌آهنگ و هم وزن هستند؛ به عنوان مثال: آدی و بودی (درویشیان و خندان، ۱۳۸۷: ۶۷/۱) بی بی له و چی چی له (همان: ۴۵۱)، چرتان و پرتان (همان، ۱۳۸۷: ۳/۳۲۹)، جیرکه و جارکه (همان: ۳۱۳) زیرک و موزک (همان، ۱۳۸۲: ۵/۶۸۵)، شنگ و منگ (همان، ۱۳۸۴: ۱۴۵/۶) سندر و مندر (همان، ۱۳۸۵: ۲۱۹/۷)، شنگول و منگول (همان، ۱۳۸۵: ۵۱۵/۸)، شاکه و شوکه (همان: ۳۹)، لک و پک (همان، ۱۳۸۲: ۱۲/۶۶۷) تیپ و ریپ (همان، ۱۳۸۲: ۲۵۹/۱۳) نازک به نازک و تازک به تازک (همان، ۱۳۸۳: ۱۵/۱۰۷) و ...

۲-۱۰- عنوان طنز آمیز

در داستان‌ها عنوان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا عنوان می‌تواند اطلاعاتی را هرچند مختصر درباره‌ی داستان در اختیار مخاطب قرار دهد. گاهی عناوین مانند خود لطیفه و داستان، طنز آمیزند و خواننده با خواندن آن از همان ابتدا پی می‌برد که با داستانی طنز آمیز روبروست. عناوین طنز آمیز در افسانه‌های عامه یا نام افراد شرکت کننده در لطیفه است مانند: آقا تنگلو (همان، ۱۳۸۷: ۱/ ۹۷)، آکچل (همان: ۱۱۵)، ته لیشته خانوم (همان، ۱۳۸۷: ۳/ ۱۸۷) جمعه، شنبه و یکشنبه (همان: ۲۲۹)، رمضون دراز (همان، ۱۳۸۴: ۶/ ۱۱۵)، فاطمه بدبخت (همان، ۱۳۸۷: ۱۰/ ۳۶۵)، قنبر خوش شانس (همان: ۴۵۱) گدول (همان، ۱۳۸۲: ۱۲/ ۵۹) گندل آقا و ده گز بالا، بیست گز بالا، سی گز بالا (همان: ۵۵۷)، گوردله (همان: ۵۶۹)، لوطی باقر و لوطی اصغر (همان: ۶۷۹)، مرد و نیمه مرد و نامرد (همان، ۱۳۸۲: ۱۳/ ۴۸۹)، ملک محمد و دیو یک لنگو (همان، ۱۳۸۲: ۱۴/ ۳۹۳)، میخر (همان: ۵۶۵) ...

و یا معنای اصلی و خلاصه‌ای از ماجراهای لطیفه است: الاغ آوازه خوان و شتر رقااص (همان، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۲۹)، تیس تیس مدسینا (همان، ۱۳۸۷: ۳/ ۱۹۷)، دیو پخمه (همان، ۱۳۸۲: ۵/ ۷۱۷)، زاز خر و لُق لُق شتر (همان، ۱۳۸۴: ۶/ ۳۳۹)، زن گرفتن حاجی نون نخور (همان: ۴۵۱)، سه احمق (همان: ۷/ ۳۳۳)، سه برادر دست و پا چلفتی (همان، ۱۳۸۵: ۷/ ۳۸۳)، سه کچل (همان: ۴۷۱)، قصه تنبل قلی آقا و شرح زندگانی او (همان، ۱۳۸۷: ۱۰/ ۲۲۳)، لیس به برم، لیس به تنم، نیست مجال خوردنم (همان، ۱۳۸۲: ۱۲/ ۶۸۷)، ماجرای هلو و بُدُم و چیل گشاد (همان، ۱۳۸۲: ۱۳/ ۳۵) ماچت نبود، موچت نبود، این گاز گرفتنت چه بود (همان: ۳۹)، ملاترسوک (همان، ۱۳۸۲: ۱۴/ ۱۲۱) و ...

از آنجا که در لطیفه تضاد نقش بسیار عمده‌ای دارد «یکی از ویژگی‌های منحصر به متون مطایبه آمیز این است که معمولاً عنوان با خود متن تضاد دارد. این تضاد در مورد نامگذاری افراد شرکت کننده در لطیفه هم صادق است. مثلاً در لطیفه معمولاً کسی که خیلی خسیس است اسمش دست و دل باز است و یا کسی که کچل است نامش زلفعلی است» (اخوت، ۱۳۷۱: ۲۳). در افسانه‌های عامیانه هم گاهی اوقات عناوینی وجود دارد که با محتوای داستان در تضاد است برای نمونه عنوان داستان «شیر احمد» است در حالیکه شیر احمد شخصیت ترسویی دارد (همان، ۱۳۸۵: ۸/ ۵۸۴) یا عنوان داستان «شوهر باغیرت»

است در صورتی که مرد داستان خیانت زن را می‌بیند اما به روی خودش نمی‌آورد (همان: ۵۳۵).

۲-۱۱- اشعار طنز آمیز

در خلال افسانه‌های عامیانه، اشعاری طنز آمیز و گاه رکیک از زبان راوی یا شخصیت‌ها متناسب با فضای داستان نقل شده است. این ترانه‌ها به دلیل سادگی کلمات، تصاویر بی‌پیرایه و بیان احساسات صریح و روشن و نیز وجود تفکرات ابتدایی و ساده انگارانه، خاستگاه جملات و عبارات نغز و شیرینی است که در فحوای آن طنزی لطیف نهفته است. داستان «نظر به کشک بی منه» روایت لطیفه وار از مردی رند است، او زنی را که از دست گریه و زاری کودکش به جان آمده با وعده آسوده ساختن کودک توسط دعا یا وردی می‌فریبد و کیسه کشکی از او می‌گیرد و می‌رود. زن مدتی بعد کاغذ دعا و ورد مرد دغلكار را می‌خواند و می‌فهمد سرش کلاه رفته است. مرد دغلكار در کاغذ با بیانی طنز آمیز نوشته است:

نظر به کشک بی منه / بچه کارش گریبده / ای ضیفه بی تمبون / شیرش و بده و بجمبون
(همان، ۱۳۸۳: ۱۵ / ۲۶۱).

خاله سوسکه (خاله چُسنه) به دنبال یافتن شوهری به اسم رمضون راهی سفر به همدان می‌شود، در راه سوال و جواب‌هایی بین خاله سوسکه با خواستگاران به صورت شعر صورت می‌گیرد و فضای افسانه طنز آمیز می‌شود:

«خاله قزی، چادر یزی، کلاش قرمزی، اوقور باشه، کوجا میری؟ خاله چسنه کمی قر و غمزه آمد و گفت: میرم، میرم، میرم همدان، شوور بکنم عمو رمضان، نان گنم بخورم، قلیان بلور بکشم، منت هیچکه نکشم» (همان، ۱۳۸۲: ۱۳ / ۱۹۷).

۲-۱۲- کنایه

کنایه در لغت به معنای پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح جمله یا ترکیبی است که «مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه صارفه‌ای هم که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند، وجود نداشته باشد» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۸۵). هر چند که می‌توان

معنای ظاهری را نیز از آن استنباط کرد. کنایه، عامل حمله کننده و هدایت کننده در پس طنز است و در همه جای طنز آشکار است؛ زیرا ابزار اصلی در انتقاد از دورویی هاست؛ بنابراین جزیی از اصل طنز محسوب می شود و ابزار خوبی در دست طنزپرداز است؛ زیرا به او امکان می دهد تا به وسیله انتقاد، کاملاً غیر مستقیم موضوع را به مخاطب بفهماند (هریس، ۱۳۸۳: ۲). در افسانه های عامیانه کنایه فضایی طنز آور به وجود آورده است و چون مخاطب افسانه ها، مردم عادی و کم سواد جامعه هستند از کنایاتی استفاده شده که قابل فهم برای مردم است و مردم آن ها را در گفتگوهای روزمره خود به کار می برند:

- «نه جون از دختر پرسید که بگو بینم، حاجی آقا رو سوارش شدی یا نه؟ گفت: نه مگه خره که سوارش بشم. گفت: معلوم شد که هنوز شوهر داری رو یاد نگرفتی» (همان، ۱۳۸۳: ۱۵/۲۵۶).

«روزی از روزها روباهی، سر راه دراز کشیده بود و خودش را به موش مردگی زده بود... از یک ده به ده دیگر عروس می بردند روباه را دیدند و آن را برداشتند و گذاشتند به ترک اسب عروس. هرکس سرش گرم کار خودش بود، یکدفعه عروس تلنگش دررفت...» (همان، ۱۳۸۲: ۱۲/۱۵۹).

۲-۱۳- تشبیه مضحک

تشبیه زمانی طنز آمیز می شود که بین امور نامناسب صورت گیرد و هدف تشبیه به جای ستایش، استهزا باشد. در این روش طنزپرداز با استفاده از تشبیه «معنی خرد را بزرگ می گرداند و معنی بزرگ را خرد، نیکو را در خلعت زشت باز می نماید و زشت را در صورت نیکو؛ اما در همه موارد مشابه ها حاکی از زمینه نفسانی ذهن شاعر و محیط زندگی و تجارب اوست که به قصد ریشخند کردن و دست انداختن و استهزاء برگزیده می شود» (بهزادی اندوهجردی، ۱۳۷۸: ۱۵۸). در داستان های عامه استفاده از تشبیه مضحک، فضای طنز آمیز زیبایی را به وجود می آورد:

- «مگس هم چه عرض کنم مثل ابر تو هوا هو می زد و تو چشم و چارشان می رفت» (همان، ۱۳۸۷: ۳/۱۹۷).

«زن حماله دید زن رمال باشی یه شکم داره مثل خمره رنگرزی و سر و گردنش مثل دیو، پاهاش مثل ستون سنگ سیاه، دهن گاله دولابی» (همان، ۱۳۸۴: ۸۷/۶).

۲-۱۴- بیان محاوره‌ای

یکی از عوامل ایجاد موقعیتهای کمیک در افسانه‌ها، استفاده از بیان محاوره‌ای در میان شخصیت‌های مختلف داستان است. بیان عامیانه و تعابیر عامیانه جزء لاینفک افسانه‌های عامیانه است و به نثر داستان شیرینی خاصی می‌بخشد. حتی در آثاری که از نوع گویش و لهجه خاصی استفاده شده است، به دلیل کاربرد محدود و ناآشنایی برای مخاطب امروزی جلوه‌ای مطایبه‌آمیز دارد. در افسانه «نخودو (۱)» لهجه خاص، شکسته به کار بردن کلمات و استفاده از اصطلاحات محاوره‌ای فضای افسانه را مطایبه‌آمیز کرده است:

«گفتن بیا برو سر خزونه غاز پدرته وردار و برو. اینم اومد و رف. تموم خزونه پادشاره به فلان کشید و یه دینار گرف به چنگش و گف: اینه، مَ غاز پدرم ورداشتم و رفتم. رف پیش پدرش گف: بیا غازته از پادشاه استوندم. پولو داد به پدرش. اومد رف به خونه پیش مادرش گف: ننه یه اوماچو (یکنوع آش) خوبی پیز، بده من بخورم اووخت منه ورکش و کلیلو (چوب کوچک) بزَن و شَم (بر من)، من و شَت (برای تو) اشرفی می شاشم» (درویشیان و خندان، ۱۳۸۳: ۱۵/۱۸۲).

۳- نتیجه گیری

با بررسی افسانه‌های عامیانه، مشخص شد که تعداد زیادی از حکایات‌ها برای سرگرم کردن مخاطب هستند و بیشتر به بیان مسائل جنسی و تابوها مربوط می‌شوند که با شگردهای طنز گره خورده‌اند، این مسأله در درجه نخست به این دلیل است که راویان افسانه‌ها با سانسورها و خط‌مشی‌های خاص ادب رسمی روبرو نبوده‌اند، آن‌ها آزاد بودند تا هر طور که می‌خواهند افسانه‌ها را روایت کنند و در درجه دوم این موضوع به ارتباط میان روانشناسی با لطیفه بازمی‌گردد؛ زیرا در نظر فروید، خود (ego) آنچه را به صورت محرمانه و تابو در آن سرکوفته شده است با مبتذل و عامیانه کردن آن به شکل لطیفه یا دیگر اشکال طنز دوباره آزاد می‌کند و تنش درونی را به صورت موقت هم که شده تسلی

می‌بخشد، بنابراین افسانه‌ها دارای کارکرد روانی و آزاد سازی تنش‌های درونی نیز هستند. طنز عامه در کنار خنده و استهزا خاصیت انتقادی و روح اصلاح‌گری را در خود نیز دارد، همان‌طور که در افسانه‌ها مشاهده شد، یکی از شخصیت‌های مورد انتقاد، قاضیان هستند. قاضیان در بیشتر افسانه‌های طنزآمیز از نیش انتقاد راویان مصون نمانده‌اند؛ زیرا مردم و راویان آنان را دشمن عدل می‌دانند، اگر چه در ظاهر، نام آن‌ها حاکم و قاضی است. در تکنیک آدم‌نمایی نیز روباه نماد و تمثیلی از مکر، با تظاهر به دینداری سعی در فریب دیگران دارد، او در حالی که لباس روحانیت به تن دارد و تسبیحی در دست گرفته است با بهانه سفر حج، دیگر حیوانات را با خود همراه می‌کند و در پایان داستان آن‌ها را می‌خورد و نقشه‌اش عملی می‌شود. روباه نمادی از مکر و ریا برای نشان دادن شخصیت زاهد نمایان آورده شده است؛ زیرا آنان با ریا و تظاهر به دینداری، از اعتماد مردم سوء استفاده می‌کردند و مردم را فریب می‌دادند و با نام دین دست به خونریزی می‌زدند. همچنین از دیگر کارکردهای طنز در افسانه‌های عامیانه، کارکرد تربیتی افسانه‌ها است. در کنار انتقاد از اوضاع، انتقاد از برخی رفتارها و ویژگی‌های اخلاقی نیز دیده می‌شود. در افسانه‌ها هدف راویان صرفاً تمسخر عیوب ظاهری و باطنی نیست بلکه اصلاح اخلاقی و ترویج ارزش‌های فرهنگی نیز از اهداف آنان است. راویان به مذمت عیوبی چون بخل، حسادت، حساست، بهانه‌گیری و ... می‌پردازند و در پایان اکثر افسانه‌ها شخص پی به ویژگی بد اخلاقی خود می‌برد، آن را اصلاح می‌کند و می‌فهمد تمام عمر راه را اشتباه رفته است. شگردهایی همچون ناهماهنگی و ناسازگاری موقعیت یا اجزا را که در نتیجه پیرنگ ضعیف و منطقی نبودن ساختار افسانه به وجود می‌آید و همچنین شگردهای بیان محاوره‌ای و اسم و عنوان طنزآمیز را می‌توان مختص ادب عامه دانست. براساس نتایج تحقیق، شگردهایی چون بلاهت و کند ذهنی، دغل کاری و رندی، آدم‌نمایی، نام و عنوان مطایبه آمیز بیشترین بسامد را در افسانه‌های عامیانه داشتند. نقیضه و استعاره در افسانه‌های عامیانه به ندرت دیده می‌شود و این مسأله شاید به دلیل سطح سواد و مطالعه کم راویان بوده است. از دیگر شگردهای طنزآمیز در افسانه‌های عامیانه می‌توان به تحامق، آدم‌نمایی، استدلال احمقانه، تشبیه مضحک، کنایه، تابو شکنی دینی و ... اشاره کرد.

یادداشت‌ها

- ۱- نمونه‌های دیگر این حکایت در «افراد ساده لوح» (درویشیان و خندان، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۲۰)، «دختر قاضی» (همان، ۱۳۸۲، ج ۵: ۳۲۹)، «دیوانگان» (همان: ۷۰۵)، «مرد با زن احمق» (همان، ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۳۸۹) ...
- ۲- از نمونه‌های دیگر «رمضون دراز» (همان، ۱۳۸۴، ج ۶: ۱۱۵) «خاله گردن دراز» (همان، ۱۳۸۷، ج ۱۰: ۲۵۹)
- ۳- از نمونه‌های دیگر افسانه «مثال کله» (همان، ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۲۷۵)، «نمک دو گوله» (همان، ۱۳۸۳، ج ۱۵: ۲۹۹)
- ۴- نمونه‌های دیگر داستان «بهلول و موش‌های آدم خوار» (همان، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴۳۵)، «تاجر و قاضی و بهلول» (همان، ۱۳۸۷، ج ۱۰: ۲۱۳)، «چگونه بهلول، در کار حاجی حریص، حيله به کار برد» (همان، ۱۳۸۷، ج ۳: ۳۴۷)
- ۵- نمونه دیگر این افسانه دو برادر (همان، ۱۳۸۲، ج ۵: ۶۲۲)، دیو ترسو (همان: ۷۲۱)
- ۶- از نمونه‌های دیگر این افسانه: «امدک یگن» (همان، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۳۹)، «پیر آغاجی» (همان، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۹۳)، «زن بدکار» (همان: ۱۳۸۴، ج ۶: ۳۹۷)، «گل محمد» (همان، ۱۳۸۲، ج ۱۲: ۴۲۱)، «ماهی دیم» (همان، ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۱۷۱)، «مشدی رحیم و نان جو» (همان، ۱۳۸۲، ج ۱۴: ۱۳) ...
- ۷- از نمونه‌های دیگر این افسانه که زن قصد تأدیب مرد را دارد: «آستر رویه رو نگه می‌داره، نه رویه آستر را» (همان، ۱۳۸۷، ج ۱: ۷۳)، «پادشاه هفت کشور و شاه لنتی» (همان، ۱۳۷۸، ج ۲: ۶۹)، «چوپان در صحرا چه دیدی؟» (همان، ۱۳۸۷، ج ۳: ۳۷۹)، «زن گرفتن حاجی نون نخور» (همان، ۱۳۸۴، ج ۶: ۲۵۱)، «مکر و حيله زن ۲» (همان، ۱۳۸۲، ج ۱۴: ۱۰۳) ...
- ۸- از نمونه‌های کمک کردن زن به شوهر برای رسیدن به موقعیتی بالاتر و رفع گرفتاری؛ «رمال باشی ۲» (همان، ۱۳۸۴، ج ۶: ۸۳)، «افسانه مردی که از جمع الواط‌ها بیرون آمد» (همان، ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۵۱۷)
- ۹- از نمونه‌های دیگر این افسانه: «دردانه و مادر شوهرش» (همان، ۱۳۸۲، ج ۵: ۴۵۱)، «ننه جان حیدرقلی» (همان، ۱۳۸۳، ج ۱۵: ۳۷۷) ...
- ۱۰- نمونه‌های دیگر افسانه‌هایی در مورد عیوبی چون کچلی؛ «گوزن کوچولو یا گوزنک» (همان، ۱۳۸۲، ج ۱۲: ۵۸۱) و «ممد تنوری» (همان، ۱۳۸۲، ج ۱۴: ۴۳۵).

فهرست منابع

الف) کتاب‌ها

۱. اخوت، احمد. (۱۳۷۱). **نشانه‌شناسی مطایبه**. چاپ اول، اصفهان: نشر فردا.
۲. اصلانی، محمدرضا. (۱۳۸۵). **فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز**. تهران: کاروان.
۳. برگسون، هانری لویی. (۱۳۷۹). **خنده**. ترجمه عباس میرباقری. تهران: شباویز.
۴. بهزادی اندوهجردی، حسین. (۱۳۷۸). **طنز و طنز پردازی در ایران**. تهران: صدوق.
۵. تمیم داری، احمد. (۱۳۹۰). **فرهنگ عامه**. تهران: نشر مهکامه.
۶. جوادی، حسن. (۱۳۸۴). **تاریخ طنز در ادبیات فارسی**. تهران: کاروان.
۷. حرّی، ابوالفضل. (۱۳۸۷). **درباره طنز**. تهران: سوره مهر.
۸. درویشیان، علی اشرف و رضا خندان. (۱۳۸۷). **فرهنگ افسانه‌های مردم ایران**. ج ۱. تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.
۹. درویشیان، علی اشرف و رضا خندان. (۱۳۷۸). **فرهنگ افسانه‌های مردم ایران**. ج ۲. تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.
۱۰. درویشیان، علی اشرف و رضا خندان. (۱۳۸۷). **فرهنگ افسانه‌های مردم ایران**. ج ۳. تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.
۱۱. درویشیان، علی اشرف و رضا خندان. (۱۳۸۲). **فرهنگ افسانه‌های مردم ایران**. ج ۵. تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.
۱۲. درویشیان، علی اشرف و رضا خندان. (۱۳۸۴). **فرهنگ افسانه‌های مردم ایران**. ج ۶. تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.
۱۳. درویشیان، علی اشرف و رضا خندان. (۱۳۸۵). **فرهنگ افسانه‌های مردم ایران**. ج ۷. تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.
۱۴. درویشیان، علی اشرف و رضا خندان. (۱۳۸۵). **فرهنگ افسانه‌های مردم ایران**. ج ۸. تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.
۱۵. درویشیان، علی اشرف و رضا خندان. (۱۳۸۷). **فرهنگ افسانه‌های مردم ایران**. ج ۱۰. تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.
۱۶. درویشیان، علی اشرف و رضا خندان. (۱۳۸۲). **فرهنگ افسانه‌های مردم ایران**. ج ۱۲. تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.

۱۷. درویشیان، علی اشرف و رضا خندان. (۱۳۸۲). **فرهنگ افسانه‌های مردم ایران**. ج ۱۳. تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.
۱۸. درویشیان، علی اشرف و رضا خندان. (۱۳۸۲). **فرهنگ افسانه‌های مردم ایران**. ج ۱۴. تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.
۱۹. درویشیان، علی اشرف و رضا خندان. (۱۳۸۳). **فرهنگ افسانه‌های مردم ایران**. ج ۱۵. تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.
۲۰. درویشیان، علی اشرف و رضا خندان. (۱۳۸۶). **فرهنگ افسانه‌های مردم ایران**. ج ۱۹. تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.
۲۱. ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۲). **داستان‌های امثال**. تهران: مازیار.
۲۲. ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۴). **زبان و ادبیات عامه ایران**. تهران: سمت.
۲۳. سلیمانی، محسن. (۱۳۹۱). **اسرار و ابزار طنزنویسی**. تهران: سوره مهر.
۲۴. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷). **بیان**. تهران: نشر میترا.
۲۵. صدر، رویا. (۱۳۸۱). **بیست سال با طنز**. تهران: نشر هرمس.
۲۶. فاضلی، نعمت‌الله. (۱۳۹۳). **بررسی متون طنزآمیز عامیانه ایرانی**. تهران: نشر علم.
۲۷. فتوحی، محمود. (۱۳۹۰). **سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها**. تهران: سخن.
۲۸. فورستر، ای.ام. (۱۳۵۷). **جنبه‌های رمان**. ترجمه ابراهیم یونسی، جیبی.
۲۹. مارزلف، اولریش. (۱۳۷۱). **طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی**. ترجمه کیکاووس جهان‌داری. تهران: سروش.
۳۰. مزدپور، کتایون. (۱۳۸۰). **روایتی دیگر از داستان دلیل محتاله و مکر زنان**. تهران: انتشارات طرح نو.
۳۱. مزدپور، کتایون. (۱۳۸۲). **گناه ویس**. تهران: اساطیر.
۳۲. هریس، رابرت. (۱۳۸۳). **داروی تلخ با طعم عسل (هدف و شیوه طنز)**. ترجمه فریبا شادمهر. تهران: جام جم.
۳۳. هلیترز، ملوین. (۱۳۸۰). **اسرار شوخی‌نویسی**. تهران: اداره کل پژوهش‌های سیما.

ب) مقاله‌ها

۱. پناهی سمنانی، محمد. (۱۳۸۴). «طنز تبسم در ترانه‌های بومی». فصلنامه فرهنگ مردم، سال چهارم، ش ۱۶. صص ۲۱ تا ۲۵.
۲. ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۲). «طنزهای گفتاری و رفتاری در قصه‌های عامیانه». فصلنامه فرهنگ مردم، ش ۴۷ و ۴۸. صص ۱۴۰ تا ۱۵۲.
۳. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۴). «طنز حافظ». ماهنامه حافظ، ش ۱۹، صص ۳۰-۴۲.
۴. کردچگینی، فاطمه. (۱۳۸۸). «شکل دگر خندیدن». در مجموعه مقالات کتاب طنز ۵، تهران: سوره مهر.